

با عرض سلام و ادب خدمت آقای شهبازی عزیز و خانواده‌ی محترم گنج حضور.

موضوع: قربانی کردن همانندگی‌ها و پرهیز از تمرکز با من‌ذهنی‌مان بر روی دیگران، که همان حبر و سنی کردن دیگران است.

قرآن کریم، سوره‌ی المَعَارِج (۷۰)، آیات ۱۱ تا ۱۴:

- «بَصُرُونَهُمْ يَوْمَ الْمَجْزِمْ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بِنَبِيهِ» (۱۱)

- «وَصَاحَتِهِ وَأَخِيهِ» (۱۲)

- «وَقَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ» (۱۳)

- «وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ» (۱۴)

آن دوستان صمیمی را به یکدیگر نشان دهند [اما هرکس چنان مرعوب هول قیامت است، که نمی‌تواند به دیگری ببیند و به داد او برسد! و اوضاع چنان وخیم است که] بزهکار آرزو کند که: ای کاش بتواند [برای نجات] از عذاب آن روز، فرزندان و دوست و همسر و برادر و خاندان حمایتگرش را فدا کند! و [نه تنها اینان را بلکه] همه‌ی کسانی را که در روی زمین هستند [قربانی کند]، تا او را [از عذاب قیامت] برهاند!

جناب استاد کریم زمانی در ذیل تفسیر این آیات فرموده‌اند که: در این آیات آمده که هول قیامت بدان پایه است که نه تنها کسی از حال عزیزان خود جويا نمی‌شود، بلکه حاضر است آنان را قربانی نجات خود کند!

این آیه مرا متوجه چند نکته می‌کند:

اولاً، برای اینکه بتوانم در این لحظه، که قیامت من است، فضاگشایی کنم و انشاء الله به حضور زنده شوم، باید تمامی همانندگی‌های خودم را، حتی عزیزترین آنها را، که فرزندانم هستند را، مانند حضرت ابراهیم قربانی کنم. این به معنی سربردن فرزندانم و یا دور ریختن پول و همانندگی‌های دیگرم نیست. درواقع منظور از قربانی کردن همانندگی‌ها، راندن آنها از مرکز و گذاشتن عدم در سر جای اصلیش است، که همان مرکز و سینه‌ام را شامل می‌شود.

معنی تکبیر این است ای امام
کای خدا پیش تو ما قربان شدیم

وقت ذبح، الله اکبر می‌گویی
همچنین در ذبح نفس کشتنی

تن چو اسماعیل و، جان همچون خلیل
کرد جان تکبیر، بر جسم نبیل

گشت کُشته تن ز شهوت‌ها و آز
شد به بسم الله، بسمل در نماز
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۱۴۳ تا ۲۱۴۶

در اشعار جناب مولانا قربانی شدن من‌ذهنی‌مان، شرط زنده شدن به حضور است. چرا که تا من‌ذهنی‌مان نمیرد، خدایت ما فرصت زنده شدن و قائم شدن بر روی ذات خود را نمی‌یابد. طبق آزمایش انجام شده با لیزر، مشاهده کردیم که تا آب ذهن روان باشد و ما از فکری به فکر دیگر بپریم، نور هوشیاری نظر ما، با آن آب، به هر جا خَم می‌شود و می‌رود. اما زمانی که " انصتو " را رعایت می‌کنیم و حرف‌ها و فکرهای پشت سر هم قطع می‌شود، نور خدایت ما هم بر روی ذاتش قائم می‌شود. پس، هیچ‌گاه از قربانی شدن من‌ذهنی‌ام نمی‌ترسم، چراکه تجربه‌ی چندین هزار ساله نشان داده است که بعد از هر مردنی، زنده شدن به اصلِ والاتر قرار دارد:

از جمادیِ مُردم و نامی شدم
وز نما مردم، به حیوان بر زدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟

حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر
تا برآرم از ملائک پر و سر

وز مَلک هم بایدم جَسْتَن ز جو

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

بار دیگر از ملک قربان شوم
آنچه اندر وهم ناید، آن شوم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۹۰۱ تا ۳۹۰۵

-گفت پیغمبر که: «جَادَ فِي السَّلَفِ

-بِالْعَطِيَّةِ مَنْ تَيَقَّنَ بِالْخَلْفِ»

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۰۳

پیامبر می فرماید: «هر کس به پادشاهای الهی یقین داشته باشد، با گشاده دستی تمام، اموال خود را به دیگران می بخشد.»
یعنی هر کس مطمئن باشد که با قربانی کردن من ذهنی خودش، به گوهر جان جان، دست می یابد، مسلماً با فضاگشایی تمام، من ذهنی اش را در برابر دیگران و خدا قربانی می کند.

عاشقم من، کُشتهٔ قربان لا
جان من نوبتگه طبلِ بلا

خود تَبوراک است این تهدیدها
پیش آنچه دیده است این دیدها

ای حریفان من از آنها نیستم
کز خیالاتی در این ره بیستم

من چو اسماعیلیانم بی حذر
بل چو اسماعیل آزادم ز سر

فَارِغِمِ از طُمطراق و از ریا
قُلِّ تعالو گفت جانم را بیا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۹۸ تا ۴۱۰۲

هر که ببند مر عطا را صد عَوْض
زود در بازد عطا را زین غَرْض

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۰۴

-تو گاو فریه حرصت، به روزه قربان کُن
که تا بری به تبرک، هلال لاغر عید
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۲۵

یکی از اقلام من ذهنی، عقل و زیرکی و من می دانم من ذهنی است، که باید با فضاگشایی و گول شدن (احمق شدن و ابراز نمی دانم) در برابر زندگی و انسان های زنده به حضور آن را قربانی خرد ایزدی کنیم. همان طور که در آیات قرآن مطالعه کرده ایم، فرشتگان بعد از اینکه از انتخاب انسان به عنوان اشرف مخلوقات و فرمان سجده بر او حیرت کردند، بلافاصله در برابر خرد ایزدی ابراز نادانی کردند و می دانم خود را در برابر خرد الهی قربانی کردند.

چون مَلایِکِ گو که: لا عِلْمَ لَنَا
یا الهی، غَیْرَ ما عَلَّمْتَنَا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵

اما انسان من ذهنی در برابر اتفاقات می گوید: من می دانم و هرگز تسلیم محض اتفاق این لحظه نمی شود و اولین قدم را با فضاگشایی بر نمی دارد، بلکه اولین قدم را با مقاومت و قضاوت و می دانم برمی دارد. دقیقاً مثل کنعان پسر نوح، که نماد انسان به کمال رسیده در من ذهنی اش است، که به جای تسلیم در برابر زندگی و سوار شدن بر کشتی عدم، گفت: من خودم بهتر می دانم چگونه از این طوفان ذهنم خلاص شوم. کنعان گفت: من به جای فضاگشایی و پناه بردن به زندگی، به بهترین همانندگی خودم پناه می برم. و به جای اینکه من ذهنی اش را قربانی کند، کنعان قربانی من ذهنی اش شد.

داند او کو نیکبخت و محرم است
زیرکی ز ابلیس و عشق از آدم است

زیرکی سیاحی آمد در بحار
کم رهد، غرق است او پایان کار

سَبَاحی: سنا کردن
بِحار: دریاها

هل سباحت را، رها کن کبر و کین
نیست جیحون، نیست جو، دریاست این
سباحت: سنا کردن، شناگری

وآنگهان دریای ژرف بی پناه
در رباید هفت دریا را چو کاه

عشق چون کشتی بود بهر خواص
کم بود آفت، بود اغلب خلاص

زیرکی بفروش و حیرانی بخر
زیرکی ظنست و حیرانی نظر

عقل قربان کن به پیش مصطفی
حسبی الله گو که الله ام کفی

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۲ تا ۱۴۰۸

زیرکی چون کبر و باد انگیز توست
آبلهی شو، تا بماند دل درست

آبلهی نه کو به مسخرگی دوتوست
آبلهی کو واله و حیران هوست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۱ تا ۱۴۲۲

عقل را قربان کن اندر عشق دوست
عقلها باری از آن سوی است کوست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۲۴

دوماً، از این آیات فهمیدم، برای اینکه بتوانم در این لحظه، که قیامت من است، فضاگشایی کنم و انشاءالله به حضور زنده شوم، باید تنها و تنها حواسم بر روی خودم باشد و حواسم را از روی دیگران بردارم و مشغول به شناسایی همانیدگی‌ها و من‌ذهنی خودم باشم و نه دیگران.

تا کنی مَر غیر را حبر و سنی
خویش را بدخو و خالی می کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

مُرده خود را رها کرده‌ست او
مُرده بیگانه را جوید رفو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

دیده آ، بر دیگران نوحه گری
مدتی بنشین و بر خود می گری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

-با عشق و احترام
-ساناز